



میباشد. پس سرعت و سائل مسافرت فراهم نمود و با قافله مزبور بقسا حرکت رفت. بمجرد ورود بآنجا شروع کرد بنای مسجدی مختص شیعه فاطمی و اهل دعوتش که در محل مزبور مقیم بودند زیرا قبل از آن بنای مذهبی برای شیعه در آنجا نبود و دیالمه زحمت زیادی در بنای آن مسجد کشیدند و با مؤید کمک نمودند. مردم دیگر فسادشارالیه رارمی بسحر نمودند زیرا او توانسته بود دیالمه خونخوار وحشی را (البته بعقیده آنها) تسخیر کند چنانکه سلیمان بن داود تسخیر جن نمود

**۳- المؤید فی الدین**  
**و ابو کالیجار بویهی**  
 ابو کالیجار بویهی از مسافرت اهواز بشیراز مراجعت نمود در همان وقتیکه مؤید از قسا عودت بآنجا کرد ولیکن مؤید اطمینان جانی در ماندن شیراز نداشت بلکه باحالت خوف هر زمان انتظار حدوث

خطر و حادثه‌ای برای خود داشت. در این بین روزی سر راه قافله‌ای که از اهواز ورود مینمود بنظور استقبال کردن از یکی از دوستان دیلمی او که از اهواز می‌آمد از شیراز بیرون رفت از اتفاق با آن قافله یکی از ندیم‌های خیلی مقرب سلطان ابو کالیجار از اهواز می‌آمد. مؤید باندیم مزبور از بیرون شهر تا شیراز طی طریق نمود و شروع بشکایت از صدمات وارده بر خود کرد. از آن ندیم در خواست کرد با سلطان در امر او مذاکره نماید بلکه سخت‌گیری و اضطهاداتی که از هر طرف بروی و ارد میشود رفع بنماید در حینیکه مؤید باندیم در این زمینه گفتگو مینمود فرستاده از جانب سلطان رسید و بندیم گفت که همین آن برای شرفیابی حضور سلطان حاضر گردد. فرستاده سلطان بعجله برگشته بسلطان خبر داد که شخص ندیم با مؤید فی الدین از خارج شهر همراه یکدیگر می‌آمدند و مشغول صحبت و مذاکرات بودند همینکه ندیم در حضور سلطان شرفیابی حاصل کرد سلطان از وی استفسار نمود: «مذاکره شما با مؤید در چه موضوع بود. و از چه مقوله حدیث مینمودید» ندیم آنچه را از بیانات و شکایات مؤید در حافظه‌اش مانده بود بعین برای سلطان بازگو کرد. سلطان بتوسط همان ندیم پیغامی برای مؤید فرستاد و به پیغام برنده امر نمود اداء این پیغام باید در خارج از منزل وی بعمل آید که کسی نبیند نوکر سلطان وارد منزل مؤید شده است. مؤید در خارج شهر و دور از رقباء با ندیم مزبور ملاقات و مقابله نمود و او پیغام را باین شرح ابلاغ نمود: «بقراریکه بر من معلوم شده مؤید سعی دارد ایجاد فساد و آشوب در مملکت بنماید حتی از او بمن گفته اند قصد دارد برود در مسجد جامع شهر برای اقامه نماز و خواندن خطبه بنام المستنصر بالله خلیفه فاطمی و اگر این موضوع در بین نبود سلطان او را مشمول عنایات و الطاف خود قرار میداد و بهیچوجه این سخت‌گیری و فشار در مورد او بوقوع نمی‌پیوست» مؤید درحینی که خواست جواب تمام مراتب پیغام شده را بدهد شهادت و شجاعت از خود بروز داد و اقدامی کجدار و مریز در اداء پاسخ نمود که نبوغ سیاسی و قوت قلب او را ثابت مینماید. مؤید پیغام سلطانرا اینطور جواب داد: «این مذهبی که من بآن گرویده و دعوت آنرا بعهد گرفته‌ام مذهبی نیست که من آنرا ابداع نموده و در ایام خود ساخته باشم. این مذهب مذهب قدیمی است که سالهای سال بر آن گذشته و شاهان بسیاری بر آن شناسایی

پیدا کرده و در بلدان تحت سلطنت و فرمانروایی خود مردمان زیادی متدین باین مذهب را مشاهده کرده اند و اگر دانسته شده بود که این مذهب احداث فساد مینماید چشمان فحول بنی بوبه بخواب آشنا نمیشد تا آنرا تغییر داده مردم متدین باین مذهب را از کشور خود بیرون کنند. اکثر سلاطین بنی بویه آنرا دین و مذهب خود اختیار نموده با داشتن آن خدای خود را ملاقات نمودند لکن کسانیکه دشمنی با این مذهب دارند در نظر سلطان صورت آنرا تقبیح کرده و بطور بد نمایش داده اند. و اگر سلطان تحقیق و استفسار فرمایند خواهند یافت اکثر قدماء خود را که باین دین متدین شده اند و ضمناً هم مؤید انکار نمود که عزم داشته در مسجد جامع خطبه بنام المستنصر بالله خلیفه فاطمی انشاء کند هر چند از صمیم قلب آرزو داشت این امر در ایام ملک ابو کالیجار انجام شود و استواری و تمامیت حاصل کند و در خانه بندیم مزبور گفت بسطان ابو کالیجار بگوید که سلطان معتاد شده شنیدن اظهارات دشمنان مؤید و همه را بسعایت و نمایی آنان توجه دارد و برای احراز حق و عدالت و اکتشاف حقیقت امر مقتضی میبود حرفها و دلایل مؤید را هم در مقابل استماع نماید تا پس از شنیدن اظهارات و حجج طرفین شخصاً قضاوت نماید و از حیث حقانیت و بطلان بین آنها تمیز دهد ندیم این اظهارات را تمام و کمال بسطان رسانید. سپس بنظر مؤید رسید که نامه ای بسطان نوشته با توجیهاات عقلی و خطابات اقناعی حقانیت مذهب خود را در قلب او رسوخ دهد. بر اثر این فکر خطابییه ای تمیق و ترتیب داده برای سلطان فرستاد. ابو کالیجار پس از قرائت نامه مزبور فوق العاده از اسلوب تنظیم آن و خطابات اقناعی مؤید خوش آمد وزیر را خواسته امر نمود مؤید را بخواه و با تکریم لازم و احترام تمام ویرا مجاز نما که بر انجام وظیفه دعوت مذهبی اش مستمر باشد بدون اینکه در ملاء عام تظاهر بان کند. اینجا مؤید فی الدین توانست بر اثر دهاء و حجت قوی خود عظوفت و تمایل ابو کالیجار را کسب کند و در شیراز باقی ماند و مراسم دعوت فاطمی را بجا بیاورد. کم کم بر اثر بلند پروازی که در نهاد وی متمکن بود بخاطرش رسید سلطان را ملاقات نموده در مقام تعلیم وی بر آید بلکه دعوت فاطمی و مذهب اسماعیلیه را گردن بنهد و تا آن روز مؤید را شخص سلطان رؤیت نکرده بود تا اینکه بر حسب اتفاق برای انجام این فکر فرصتی بدست وی افتاد و آن این بود که مؤید در صحرا در خارج شیراز متوقف بود ناگهان بسطان و همراهان که بشکار میرفتند بر خورد نمود. همین که سلطان نزدیک او رسید مؤید از اسب خود پیاده شد و لوازم تکریم بمقام سلطنت و دعاء بشخص سلطان را بجا آورده اظهار خضوع و خشوع نمود. پس از اینکه در نتیجه پرسش از ملتزمین رکاب فهمید این شخص مؤید فی الدین است بسیار خوشحال شد و امر کرد لجام اسب او را بگیرند تا سوار شود در موقع برگشتن از شکار نیز مؤید بهره مند از زیارت سلطان شد و در نتیجه این ملاقات او امر سلطانی صدور یافت که مؤید هر وقت خواسته باشد در مجلس سلطان حاضر شده بیدار وی فاتر گردد. از آن روز مؤید شروع بر رفتن در دربار سلطان نمود کم کم بر تقرب مکانت وی افزوده شد و ابراز خوشنودی و محبت و لطف سلطان روز بروز از دیاد یافت و بالاخره از او

در خواست نمود مناظرات با مخالفین خود را کتباً تهیه کرده تقدیم دارد تا سلطان بتواند با فراغ خاطر بدقت مطالعه کرده بین دلائل و حجج اقامه شده از طرفین و مذاکراتی که نموده اند از حیث حقانیت و بطلان ممیز گردد. مؤید بوسیله منطق قوی و بلاغت رسا و جبهه‌هایی که اقامه مینمود توانست خصوم را در نظر سلطان مقهور و مغلوب و حقانیت و درستی مذهب اسماعیلی را در قلب وی مستقر سازد. بالنتیجه سلطان مدعی بصحت معتقدات مذهبی وی شد و اظهار نمود «من تسلیم کردم نفس و دینم را بتو و راضی هستم بجمله آنچه تو بر آبی» و بهمین ترتیب سلطان ابو کالیجار دعوت فاطمی را گردن نهاد و مذهب شیعه اسماعیلی را پذیرفت بدون اینکه در بین مردم این امر را غشی و وادار کند بالای مشر خطبه بنام خلیفه فاطمی مقیم معسر بخوانند. سلطان ابو کالیجار پس از پذیرفتن اعتقاد بمذهب فاطمی بامؤید اتفاق نظر حاصل نمود بر اینکه هر عصر پنجشنبه‌ای اجتماع کنند و راجع بامور مربوط بمذهب وارد مذاکره شوند. همینکه مجلس عصر پنجشنبه بین آنها منعقد میگردد سلطان از مؤید شون مذهب اسماعیلی و اصول عقاید مرتباً آنرا پرسش مینمود. مؤید جواب میداد مؤید خودش در کتاب السیره المؤیدیه مینویسد: «در مقابل سؤالات سلطان پاسخهایی میدادم که اکثرش آثار فرح و شادمانی را در رویش ظاهر میساخت. وقتی میرسیدم موقعیت این جواب در خاطر تو چگونه بود؟ در بسیاری از موارد سرش را تکان میداد یعنی جواب من بنظر او بی اندازه نیکو و دلچسب می آمد ولی من بسر تکان دادن او راضی و قانع نمیشدم و قصد داشتم ویرا وادار کنم بزبان خودش تقریر نماید که مانند این مضامین عالی تاکنون بسمع او نرسیده است و منظورم از این کار بشیمان شدن وی بود از ایامی که برایگان از دست داده و بر اثر قصورهای که از او سرزده است و نتوانسته از سعادت آنی که فعلاً برخوردار است بهره مند گردد و نیز دلیل و حجت قاطع اقامه بنمایم بودن حق و حقیقت در آنچه را سلطان قبلاً ضلال و گمراهی میشمرد و اینکه هدایت و درستکاری در چیزی است که سابقاً باطل و انحراف از راه راست حساب میکرد. مؤید مجالس خود را با سلطان ابو کالیجار بتلاوت آیاتی از قرآن آغاز میکرد سپس یکبار از ابواب کتاب دعائم الاسلام تالیف قاضی نعمان را قرائت مینمود و سلطان از مطالبی که در امر مذهبی بر او غامض بود پرسش میکرد و پاسخ میگرفت و مجلس بستایش و دعاء بخلیفه فاطمی سپس بابی کالیجار خاتمه پیدا میکرد»

۱- قاضی ابو حنیفه نعمان بن ابی عبدالله بن منصور بن حیون التیمی المعربی که در تاریخ دعوت فاطمی محض اینکه با ابو حنیفه نعمان بن ثابت کوفی امام اعظم اهل سنت و جماعت و مؤسس مذهب حنفی بر اثر اتحاد اسم و کنیه و شاید از حیث تجری که در علم و فقاہت داشته اشتباه نشود، بنام قاضی نعمان شهرت یافته است علاوه بر اینکه شخصاً یکی از علماء بزرگ دعوت فاطمی و مشهورترین فقهاء آن مذهب حساب میشد و از حیث کثرت تالیفات بی نظیر و دارای امتیاز بر دیگران بود و اضافه بر اینکه مؤلفات وی کتب اساسی مذهب فاطمی بشمار میرفت و در بیان احکام فروع و فتاوی مرجع مهم و معتبر علماء مذهب مزبور بود سر سلسله و مؤسس خاندان مشهور بفقہ و فضیلت بنی نعمان میباشد که خلفاً عن سلف در مصر و سائر بلدان و ممالکی که تحت تابعیت و سیطره مذهب فاطمی بوده بزرگترین خدمات را بعلم و دیانت نموده و در حیات

مؤانست مؤید باسلطان ابو کالیجار بهمین منوال مدتی استمرار پیدا کرد و روز بروز بر محبت و اعجاب سلطان نسبت بمؤید افزوده شد. جلسات شب جمعه همه هفته منعقد میگردد. پس از مدتی که مؤید و ثوق و اطمینان کامل از سلطان حاصل نمود شروع کرد بتقیع شراب و شمردن عیوب و مضرات شرابخواری و مذمت نمود سلطان را از مداومت و انهماک در این امر و بالاخره در مقام برآمد در خاطر وی نسبت بشرابخواری و انهماک دران ایجاد تنفر نماید. این امر باعث برافروخته شدن نائره غیظ و عداوت مقررین و اندماء سلطان بر مؤید گردید زیرا اشخاص مزبور با داشتن سمت منادمت سلطان هم‌روزه بامشارالیه برای ارتکاب این قبیل اعمال مخالف عقل و شرع اجتماع و منافع مادی خود را تامین میکردند از این

عقلی ساکنین ممالک مزبوره مهمترین تاثیر را داشته و نوعاً بعسند قضاء، متکی بوده اند که ترجمه اولاد و احفاد وی چون مفصل و محتاج بکتاب علیحده است این مختصر گنجایش آنرا ندارد اما خود ابو حنیفه قاضی نعمان با اختلاف بین محققین در تاریخ تولد وی ارجح این است که ۱۵۹ هجری سال تولد وی باشد برحسب آنچه ابن خلیکان نوشته مشارالیه قبلاً مالکی مذهب بود سپس بتشیع گرایید و معتقد بمذهب فاطمی شد. بعضی از علماء رجال شیعه امامیه ویرا شیعه امامی دانسته و درطبقات علماء خود نام ویرا ذکر کرده اند ولی از ملاحظه کتب و تالیفات وی صحیح نبودن عقیده فوق تایید میشود

در سال ۲۹۶ هجری که عبدالله الیهدی وارد صحنه سیاست عالم اسلامی بد دولت فاطمیین و ادر مغرب تاسیس نمود بسیاری از ساکنین آنجا قبول مذهب فاطمی را نمودند که از جمله قاضی نعمان بود و چون تبحر کامل در علوم و مواضع فقهی را دارا بود عبدالله الیهدی بمنظور استفاده از فطانت و تبحر علمی وی در دعوت فاطمی مشارالیه را مورد لطف و تقرب قرار داده قضاوت یکی از بلاد عرب را بوی واگذار نمود. پس از وفات عبدالله الیهدی القائم بامرالله خلیفه بعدی ابوالقاسم محمد متوفی سال ۳۳۴ هجری بیشتر او را بخود نزدیک نمود و بر تشیید و رابطین خود و قاضی نعمان افزود و قضاوت طرابلس غرب را بمشارالیه تفویض کرد. بعد از وفات القائم بامرالله چون منصور خلیفه سوم ابوالظاهر اسماعیل المنصور بنصرالله متوفی سال ۳۴۱ هجری مدینه منصوریه را در مغرب بنا کرد اول بار قضاوت آن شهر را بقاضی نعمان واگذار کرد سپس قضات سایر شهرهای افریقاییه بر آن مزید شد و مشارالیه منصب شامخ قاضی القضاة تمام بلاد تحت سلطه فاطمیین را در آن روز واجد گردید. همینکه المعزالدین الله خلیفه نامی فاطمی در سال ۳۴۱ هجری ب مقام خلافت و امامت فاطمیین نائل گردید با اینکه قبل از رسیدن بآن مقام از قاضی نعمان اظهار بد بینی و ترس مینمود بیش از اسلاف خود بر تقرب و مسکانت قاضی نعمان افزود و ویرا موه آس و مجالس همیشگی و ندیم و همصحبیت خود قرارداد. موقعیکه بطرف مصر حرکت مینمود قاضی نعمان را با تفویض منصب فاضی عسکری تا مصر همراه خود بردیسی از ورود بصحر و استقرار خلافت فاطمیین در آنجا عقیده بزرگان و همراهان المعزالدین الله این بود که با شمول الطاف خلیفه نسبت به قاضی نعمان قطعاً منصب شامخ قضاوت مصر بوی تفویض میشود ولی برخلاف پیش بینی آنها پس از استقرار در آن خط قضاوت را بابو طاهر محمد بن احمد دهلی که قبل از تطلب فاطمیین منصبی منصب فوق بود واگذار کرده از او در خواست کرد مطابق احکام و مقررات قضاء فاطمیین بین متخاصمین فصل خصومت نموده حکم بدهد چون قاضی منصوب از احکام و مقررات قضاء فاطمیین بهیچوجه اطلاع نداشت در اصدار احکام از قاضی نعمان استفاده علمی و استشاره می نمود تا اینکه قاضی نعمان در سال ۲۶۳ هجری وفات یافت.

جهت بر اثر تقبیح مؤیدان شرابخواری بین یکدیگر شروع بزمره نمودند و گفتند مؤیدان این راهی که در پیش گرفته قصد دارد تدریجاً سلطان را از آنها روگردان و توجه و لطف او را مخصوص و منحصر بخود نماید. این بود که در خفاء مواضعه کردند و مصمم شدند با هر دسیسه و حيله ايکه امکان پذیر گردد از مؤید نزد سلطان سعایت و از در بازرش کنند. بطوریکه خود مؤید در « السیرة المؤیدية » بیان میکند و خوشبختانه موقع نوشتن این قسمت بکتاب نفیس مزبور دسترس پیدا کردم بین این ندماء و مواضعه کنندگان یک نفر بی دین خدا ناشناس بی عقیده سر تا پاملو از خیانت ذاتی و ذالت اخلاقی وجود داشت که در خیانت و تقیت و دغل کاری گوی سبقت را از همگنان ربوده بود. این عنصر خبیث قبل از بدون داشتن اعتقاد صحیح بدون اینکه دارای نیت پاک و قصد قربت خدا پستدانه باشد بدروغ داخل دعوت فاطمی

داعی ادریس یعنی در کتاب خود مسمی به عیون الاخبار مینویسد قاضی نعمان یکی از دعاتم و اساطین دعوت فاطمی بود بدون اینکه متذکر شود که داعی باحجت هم بود و رویهمرفته از مندرجات کتبی که در ترجمه حال قاضی نعمان نوشته شده برمیآید که مشار الیه دایمه سیاسی بوده که خود را با ائمه فاطمیین نزدیک کرده. پس از جذب قلوب و عواطف آنان بطرف خود و شناسائی پیدا کردن با سرار و نوایای آنها کتب عدیده در باره دعوت فاطمیین تالیف نمود و مدعی شد که ائمه فاطمی محتویات کتب مزبوره را بوی تلقین نموده اند و بدون هالغه میتوان اظهار عقیده نمود که قاضی نعمان اول کسی بوده که فقه فاطمیین را تدوین نموده است. اما تالیفات قاضی نعمان چنانکه ابن خلکان نوشته قاضی نعمان برای اهل بیت رسالت هزارها ورق کتاب با نیکو ترین وجه و شیواترین طرز نگاشته است از جمله تالیفات وی دهائی است بر مخالفین تشیع و مذهب فاطمی. قسمت دیگر کتابهایی است در مناقب اهل بیت و منال مخالفین و نیز کتابهایی است در رد ابوحنیفه و مالک شافعی و ابن سربج و همچنین قصیده فقهیه ای انشاد کرده نام آنرا «منتخبه» گذارد بطوریکه از کتاب المرشد الی ادب الاء اسمعیلیه تالیف مستشرق متبع معاصر آقای ابوانف نقل شده قاضی نعمان همه جهت ۷۷ کتاب تالیف نمود که یازده کتاب آن در فقه فاطمیین و از همه مهیتر کتاب دعائم الاسلام فی ذکر الحلال و الحرام و القضاء و الاحکام میباشد. سه کتاب در اخبار نه کتاب بنام کتب حقائق پنج کتاب در رد بر مخالفین مذهب فاطمی چهارده کتاب در عقائد و باالخره پنج کتاب در وعظ و ارشاد میباشد. مهمترین تالیفی که نام قاضی نعمان را مخلص در صفحات تاریخ قرار داد کتاب دعائم الاسلام است که الظاهر لاء عزاز دین الله خلیفه فاطمی متوفی سال ۴۲۷ هجری بمعتقدین مذهب فاطمی امر نمود آنرا حفظ نموده از بر بخوانند و برای کسیکه زودتر و بهتر از دیگران از بر میخواند مال زیادی جایزه قرار داد. کتاب مزبور مشتمل است بر تمام احکام و موضوعات فقه فاطمی نزد فاطمیین. دعائم و ارکان اسلام عبارت است از ولایت طهارت نماز زکوة روزه حج جهاد. برای هر یک از این فرائض اصول و فروع و آداب است که قاضی نعمان از هر یک با تفصیل کامل تذکار نموده و راجع به هر فریضه ای از آیات قرآنی و احادیث نبوی و اخباری که از ائمه فاطمی رسیده همه را روایت کرده ارزش این کتاب از اینجا ظاهر میشود که دو تن از بزرگترین دعاة مذهب فاطمی آنرا در کتب خود ذکر کرده و اعتماد بر آن داشته اند اول احمد حمیدالدین کرمانی که در سوره اول از کتاب مهم راحة العقل اسماء کتبی که باید قبل از خواندن کتاب مزبور خوانده شود بیان کرده و در درجه اول همین کتاب دعائم الاسلام را مورد تذکر قرار داده است. دوم مؤید فی الدین داعی الدعاء مترجم ما است بحکم بشرح بالامهر هبت جمعه که جلسه با سلطان ابوکالیجار منعقد میشد بعد از تلاوت قرآن مجید و بعد از آن کتاب دعائم الاسلام بر ای وی قرائت مینمودم.

شد در موقعی که سلطان در نهایت شدت نسبت بمن خشمناک بود و هنوز مناسبات بین ما خوب نشده بود. محض خود شیرینی و بمنظور این که وسیله مؤثری برای ازدیاد تقرب خود بسطان پیدا کند بوی گفت من از جمله کسانی بودم که داخل در دعوت فاطمین شدند و معتقد بذهب آنها گردیدند و چون پس از ورود بذهب مزبور تمام مبادی و معتقدات آنرا کفر و گمراهی تشخیص دادم از آن مذهب برگشتم. این شخص که در زمان خشمگین بودن سلطان نسبت بمن این دروغها را بهم بافت و بغاطرش خطور نمیکرد روزی بیاید که سلطان مرا مورد لطف و محبت خود قرار دهد و با این شخص دروغ پرداز در محضر وی اجتماع نماید و با اقامه دلیل و برهان عقلی در مقابل من مغلوب شود، خدا خواست او را مفتضح و رسوا نماید. لذا روزی سلطان با اشاره چشم بطرف او بمن گفت: این شخص یکی از کسانی است که بمن اظهار نمود. معتقدات مذهبی شما تمامش کفر و زندقه است و ادعا میکند که قبلا داخل مذهب شما شده بر اثر کفر و زندقه بودن مبادی آن مذهب مزبور را ترک کرده و بعقیده سابقش عود نموده. از این حرف سلطان من بین دو محظور بسیار خطرناک گیر کردم و دچار پریشانی خیال شدم. اگر در مقابل این مرد دروغگوی بی وجدان بی عقیده ایستادگی مینمودم و ویرا تکذیب کرده عقیده مذهبی خود را از لوٹ این تهمت های نا شایست و افتراآت زنده تیره مینمودم برای خود دشمن تراشی کرده و يك نفر ملعون خبیث را که از هیچ نوع رذالتی در افساد و تقنین فرو گذار نمیکند دشمن خود نموده ام و چون ندیدم سلطان و نزد او مقبول القول میباشد هیچوقت نباستی از شرارت و مکایدی که در راه دشمنی با من بکار خواهد برد خود را مأیون بدانم. اگر چشم پوشی کرده از دادن جواب مقنع مسکت مغلوب کننده و مستند برهان و حجت عقلی تغافل نمایم که آن نیز مثل این است که اعتراف به گناه خود و در خاطر سلطان ایجاد شبهه نمایم که آنچه را این شخص گفته تمام یا لا اقل بعض آن صحیح است و البته این قسمت بزبان مذهبم تمام میشود. بنا بر این از دو محظور یکی را اختیار نمودم که در قلب سلطان شبهه ای در حقانیت مذهب من ایجاد نگردد.

پس از اتخاذ تصمیم فوق پیش خود گفتم اذیت و بدی این منافق و یساره سرائی و اهانت او را بذهبم عجاله با دادن جواب مسکت و انبسات رو سیاهی و دروغگوئی وی در حضور سلطان بنفس خود تکافو نموده بعد مهیا خواهم شد برای اینکه هدف عناد و دشمنی او قرار گرفته صدمات وارده از طرف ویرا تحمل نمایم. روی این زمینسه در مقام احتجاج و مشاجره و تکذیب اظهارات مشارالیه بر آمده با اقامه دلیل و برهان قاطع عقلی دروغ بودن اظهارات وی و اساس نداشتن مفتریانش را نزد سلطان ثابت نمودم لکن از اقدام باین عمل پای روی دم افمی گزارده باب فساد و دشمنی را بروی خود گشودم. از همان ساعت ندیم مزبور شروع باعمال انواع و اقسام حيله و مکیدت بر ضد من نمود و بمنظور تحریک سلطان و خشمگین ساختن وی از هیچ نحو سعایت و کوششی دریغ نورزید. از جمله بسطان گفت آنچه را مؤید از سختی معیشت و زهد در زندگی و تظاهر بصلاح و سداد و تقوی پیشه خود نموده برای تدلیس و گول زدن مردم است دلیل این امر این است که امام وی